

دکتر جورج پیتون، ترجمه کتاب مقدس، جلسه 10، چالش‌های ترجمه، مسائل فرهنگی، بخش ۲

جورج پیتون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جورج پیتون در تدریس خود در مورد ترجمه کتاب مقدس است. این جلسه 10، چالش‌ها در ترجمه و ارتباطات، مسائل فرهنگی، بخش 2 است.

ما به بحث خود در مورد چالش‌های انتقال ترجمه ادامه می‌دهیم. برخی از چالش‌های ارتباطی هنگام انتقال متن از متن مبدا به یک زبان به متن مقصد به زبان دیگر.

خب، این چالش‌های فرهنگی، بخش دوم است. همانطور که گفتیم، ما زمینه را داریم؛ باید آن را درک کنیم. باید زمینه‌ی موقعیت و افراد درگیر را درک کنیم. باید موقعیت را در چارچوب فرهنگی‌اش درک کنیم.

ما باید بفهمیم که عبارت یا کلمه درون متن یا پاراگراف درون متن چیست. ما باید جمله و کلماتی را که با کلمات درون آن جملات همراه هستند، بفهمیم. و ما باید مفاهیم فرهنگی، جهان‌بینی و کاربرد کلمات را درک کنیم؛ همه این موارد به ما کمک می‌کنند تا معنای متن را تجزیه و تحلیل کنیم.

و این چگونه به ما در ترجمه کمک می‌کند؟ بنابراین، مرحله اول ترجمه، تجزیه معنا است. مرحله دوم ترجمه نحوه انتقال آن به زبان دیگر است. خب، ما در حال بررسی بخشی از کتاب پیدایش هستیم.

ما این مشکل را هنگام ترجمه کتاب پیدایش به زبان اورما داشتیم. و در پیدایش ۲۹، این موقعیتی است که یعقوب به شمال بین‌النهرین می‌رود، با عمویش لابان ملاقات می‌کند. و سپس می‌خواهد با ربکا، ببخشد، راشل، ازدواج کند.

و عمو لابان یک قلاب تیز انداخت و او را فریب داد. و در نهایت، شب هنگام با لیه ازدواج کرد. بعدها، با راحیل ازدواج کرد.

و سپس می‌گوید که هر دو زن هنوز بچه‌دار نشده بودند. آیه ۳۱ از باب ۲۹ پیدایش می‌گوید: «خداوند دید که لیه مورد بی‌مهری است. پس رحم او را گشود، اما راحیل نازا بود.»

لیه باردار شد و پسری به دنیا آورد و نام او را رئوبین گذاشت. زیرا گفت: «چون خداوند مصیبت مرا دیده است، مطمئناً اکنون شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» بنابراین، ما روی این متن کار کردیم.

من و مترجم اورما متن را به انگلیسی خواندیم: راشل دوست داشته نشد. ببخشید، لیا دوست داشته نشد. بسیار خب، حالا آن را به اورما تبدیل کنید. و بنابراین، او به اورما ترجمه کرد.

و کلمه‌ای که او استفاده کرد منفور بود. لیه منفور بود. بنابراین، خدا رحم او را گشود.

و من فکر می‌کنم، وای، این کمی اغراق‌آمیز است. مقایسه این است که او راشل را بیشتر از لیا دوست داشت. پس، این یک مقایسه است.

و مترجم من گفت، همین کافی است. چاره‌ی دیگری نداریم. بنابراین، در بررسی بیشتر با او، آنها کلمه‌ی عشق را دارند.

و می‌دانید که در انگلیسی چطور می‌توانیم بگوییم، من عاشق پیتزا هستم. یا من عاشق دالاس کابویز هستم، که اتفاقاً نیستم. یا من عاشق چیز دیگری هستم که در واقع به آن علاقه‌ای نداریم.

خب، می‌توانیم این کار را انجام دهیم. من از آنها خوشم می‌آید، یک جورهایی از آنها خوشم می‌آید. من از آنها خوشم نمی‌آید.

از این خوشم نمیاد. ازش متنفرم. خیلی ازش خوشم نمیاد.

بنابراین، ما نه تنها این دو کلمه را داریم، بلکه درجه‌بندی‌هایی از هر کدام را هم داریم. و او به من گفت، یا این یا آن است. ما تمایزی بین دوست داشتن و عشق ورزیدن نداریم.

ما تفاوتی بین دوست نداشتن و متنفر بودن قائل نیستیم. ما این دو کلمه را داریم. بسیار خب، بیا بید بینیم. کتاب مقدس سواحیلی چه گفته است.

خب، کتاب مقدس سواحیلی گفته ازش متنفر باش. و من دارم فکر می‌کنم، وای، حالا چیکار کنم؟ پس وقتی شک داری، دستورالعمل‌ها رو بخون. وقتی شک داری، برگرد به عبری.

خب، برگردیم به عبری، و ما این کلمه را بررسی کردیم، و این کلمه منفور بود. این مفهوم فرهنگی آنهاست. این طرز فکر و جهان‌بینی آنهاست.

آنها دنیا را اینگونه می‌بینند. بنابراین، اگر کسی از شما خوشش نیاید، خواهید گفت، آن شخص از من متنفر است. اگر با کسی کار ناشایستی انجام دهید، از من می‌پرسد که چرا از من متنفری. چرا از من متنفری؟ من از تو متنفر نیستم.

پس چرا این کار را کردی؟ و دیدن این به ما تصویری از معنای متن می‌دهد وقتی که می‌گوید، خدا می‌گوید، من یعقوب را دوست داشتم اما از عیسو متنفر بودم. این یک مقایسه است. اینطور نیست که خدا از مردم متنفر باشد. باشد، و خدا از عیسو متنفر باشد.

بدیهی است که خدا عیسو را برکت داد. او پسران زیادی داشت. حتی در عهد جدید، ادومی‌ها از نوادگان عیسو بودند.

بنابراین، خدا به معنای واقعی کلمه نفرت نورزید، اما محدودیت‌های زبانی همین بود، و این مفهوم آنها از نفرت و عشق است. جالب است. بسیار خوب، آنها به سراغ مثال دیگری از کتاب روت می‌روند.

روت پر از مفاهیم فرهنگی است که ما متوجه آنها نمی‌شویم. و این از فصل اول شروع می‌شود. بنابراین سناریو این است که الیملک و همسرش نعومی و دو پسرشان در منطقه بیت‌لحم زندگی می‌کنند.

خشکسالی و قحطی شده بود. بنابراین آنها آنجا را ترک کردند و به کشور همسایه، موآب، رفتند. و حدود ده سال آنجا ماندند.

در آن زمان، الیملک می‌میرد. در آن زمان، دو پسر ازدواج می‌کنند. بنابراین مالون و کیلیان با زنان موآبی ازدواج می‌کنند.

اما قبل از اینکه آنها از آن زنان فرزندی داشته باشند، مالون و کیلیون می‌میرند. و سپس نوعی می‌شنود که قحطی در بیت‌لحم از بین رفته است. اکنون غذا وجود دارد.

و او می‌گوید که من دارم برمی‌گردم. باید به خانه برگردم. نمی‌توانم اینجا در موآب بمانم.

من اینجا خانواده‌ای ندارم. دارم به خانه می‌روم. و بنابراین، دو دختر سعی می‌کنند با او بروند.

و او می‌گوید، دختران، با من نیاید. و این چیزی است که او گفت: دخترانم را برگردانید، چرا باید با من بیایید؟ آیا هنوز پسری در رحم دارم که بتوانند شوهر شما باشند؟ دخترانم را برگردانید، بروید، زیرا من برای شوهر کردن خیلی پیر هستم. اگر بگویم امیدی دارم، اگر حتی امشب شوهر کنم و پسری به دنیا بیاورم، آیا صبر می‌کنید تا آنها بزرگ شوند؟ بنابراین، آیا از ازدواج خودداری می‌کنید؟ نه، دخترانم، زیرا این برای من سخت‌تر است. از شماست.

به خاطر خداوند، دست خداوند علیه من به کار گرفته شده است. و ما از خودمان می‌پرسیم، او اصلاً درباره چه چیزی صحبت می‌کند؟ ازدواج در پیری، بچه‌دار شدن، منتظر شوهر ماندن. همه اینها دیگر چه اهمیتی دارند؟ این‌ها هیچ معنایی ندارند.

حداقل در فرهنگ ما و شاید حتی فرهنگ‌های دیگر دنیا منطقی نیست. ما نمی‌دانیم. بنابراین، این به رسم ازدواج لاویرات اشاره دارد.

ازدواج با همسر در تنه ۲۵: ۵-۹ آمده است که اگر زنی بمیرد، برادر شوهر متوفی‌اش با او ازدواج خواهد کرد. چرا؟ از یک طرف، او به آن خانواده تعلق دارد و شایسته است که در آن خانواده بماند. از طرف دیگر، او به کسی نیاز دارد که از او مراقبت و مراقبت کند.

در آن روزها، مردم شغل نداشتند. بنابراین، او نمی‌تواند بیرون برود و شغلی پیدا کند. بسیار خب، من می‌خواهم به مدرسه برگردم و مدرکم را بگیرم و معلم مدرسه ابتدایی شوم.

این اتفاق نیفتاد. وقتی زنی دختر است، بزرگ می‌شود، زیر نظر پدرش است. وقتی ازدواج می‌کند، زیر نظر شوهرش است.

بنابراین، او در آن فرهنگ آن زمان همیشه تحت اقتدار نوعی مرد بود. پس اگر او زنی مجرد باشد، چگونه می‌تواند مخارج خود و فرزندانش را تأمین کند؟ بنابراین، برادر زن مسئول است که با او ازدواج کند. با این حال، اگر او فرزندی نداشته باشد چه؟ اگر فرزندی نداشته باشد، همانطور که در تنه ۲۵ آمده است، اولین پسری که به دنیا می‌آید، پسر شوهر متوفی محسوب می‌شود.

او نام پدر و هر گونه دارایی که پدر دارد را به آن پسر می‌دهد. پس از آن، هر یک از فرزندان دیگر به عنوان فرزندان شماره دو شمرده می‌شوند. بنابراین، شما این تمایز را بین بیوه‌ای که توسط برادرش ازدواج می‌کند و فرزندان او که می‌تواند داشته باشد، دارید.

بسیار خوب، تنها مثال واقعی از این موضوع در پیدایش ۳۸ در مورد یهودا و تامار است. یهودا با یک زن کنعانی ازدواج کرد. او سه پسر داشت.

و اولی با تامار ازدواج کرد. و متن می‌گوید که او شرور بود. ما نمی‌گوییم چرا

بنابراین، خداوند او را گرفت. خداوند در واقع به زندگی او پایان داد. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ برادر شماره دو باید با تamar ازدواج کند.

یادتان هست در مورد بچه‌ها چه گفتیم. او هنوز فرزندی ندارد. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ پسر اول، دارایی‌های شماره یک را به دست می‌آورد.

همه بچه‌های دیگر شوهر شماره دو را انتخاب می‌کنند. بنابراین، در واقع، شما نام این شخص فوت شده را حفظ می‌کنید. و این عبارت در زبان عبری، نام او را برجسته می‌کند.

به عبارت دیگر، برای حفظ آن تا پایدار بماند. اما او از باردار کردن تamar خودداری کرد زیرا نمی‌خواست فرزندی داشته باشد که وارث اموال برادرش باشد. چرا؟ ما نمی‌دانیم.

اما او نمی‌خواست نام برادرش را جاودانه کند. بنابراین، خداوند او را گرفت و او مُرد. بسیار خب.

خب که چی؟ هدف از همه این حرف‌ها چیه؟ خب، برادر شماره سه برای ازدواج با تamar خیلی جوان بود. شاید ۲۰ سالش بود، و باید ۲۵ ساله می‌شد. کی می‌دونه؟ ما نمی‌دونیم این دوره چقدر طول کشیده.

اما یهودا او را پیش پدرش برگرداند و گفت، صبر کن تا شیلا بزرگ شود. وقتی بزرگ شد، با تو ازدواج خواهد کرد. بنابراین، شیلا گفت، باشه، باشه.

بنابراین، او لباس بیوگی دارد که می‌پوشد و سال به سال آن را می‌پوشد تا زمانی که برادر کوچکش بزرگ شود. و سپس او به سن ازدواج می‌رسد. یهودا در ساختار قبيله، در ساختار خانواده، مسئولیت داشت که برای تamar شوهری فراهم کند و برای تamar فرزندان فراهم کند.

و آن بچه‌ها به خانواده تعلق می‌گرفتند. و خانواده‌ی یهودا هم بخشی از آن بودند. بنابراین، یهودا به موقعیت نگاه کرد و گفت، بسیار خب، او با شماره‌ی یک ازدواج کرد، شماره‌ی یک مُرد.

او با شماره دو ازدواج کرد و شماره دو مرد. اگر با شماره سه ازدواج کند چه اتفاقی می‌افتد؟ در واقع ممکن است او علت مرگ شماره سه باشد. بنابراین ما دست نگه می‌داریم و نمی‌گذاریم این اتفاق بیفتد.

بنابراین، او در واقع قانون تثنیه را برای عروسش اجرا نمی‌کرد. اتفاقاتی می‌افتد. عروس در نهایت با او می‌خوابد. و آنها بچه‌دار می‌شوند.

بنابراین، این تنها مورد در کتاب مقدس از این نمونه ازدواج مرد به زن است. بنابراین، مسئولیت خانواده، مسئولیت برادر شوهر بیوه و همه اینها. بنابراین این تنها چیزی است که باید ادامه دهیم.

خب، نائومی اینجا درباره چی حرف می‌زنه؟ داره در مورد این حرف می‌زنه که خب، من پدر شوهرت نیستم پدر شوهرت مرده، اما من مسئولیت دارم که شوهر فراهم کنم، اما نمی‌تونم. و حتی اگه امشب ازدواج کنم و دوقلو یا هر چیز دیگه‌ای داشته باشم، ۲۰ سال یا بیشتر، ۲۵، ۳۰ سال طول می‌کشد تا اون بزرگ بشن. و آیا واقعاً قراره ۳۰ سال صبر کنی تا شوهر کنی؟ نه، قرار نیست این کار رو بکنی.

این مسخره است. پس به عقب برگردید. درک این موضوع به ما کمک می‌کند تا این متن را در روت بفهمیم.

و به همین دلیل است که گفتیم این نوع اطلاعات را می‌توان در پاورقی یا حتی بهتر از آن، در مقدمه کتاب گنجاند؟ اگر این را در مقدمه کتاب بخوانید و ذهنتان تقویت شود و سپس متن را بخوانید، متوجه می‌شوید. خب، ادامه می‌دهیم. موضوع فرهنگی بعدی در فصل دوم آمده است.

بنابراین، داستان از این قرار است که نائومی و روت آنجا هستند. آنها فقیر هستند، پولی ندارند، یا پول زیادی برای خرید غذا ندارند. بنابراین، فصل برداشت است و روت می‌گوید، بگذارید بروم و در مزارع خوشه‌چینی کنم. بنابراین، آنها اجازه می‌دهند افراد فقیر به دنبال دروگران بروند و هر چه می‌توانند جمع کنند.

شاید یک مشت غذا گیرشان بیاید، شاید یک کیسه کوچک غذا گیرشان بیاید. می‌توانند به خانه بروند و این کار را انجام دهند. روز بعد برمی‌گردند و دوباره این کار را انجام می‌دهند.

بگذار بروم و این کار را در مزرعه‌ی کسی انجام دهم. و بنابراین، او مردی را پیدا کرد، نامش بوئز بود. و او با این توده‌ی بزرگ غذا به خانه آمد.

و نائومی می‌گوید، این را از کجا آوردی؟ و او می‌گوید، از یک مرد، یک مرد، نمی‌دانم، مرد ثروتمند، اسمش بوئز است. و او می‌گوید، بوئز؟ منظورت خود بوئز است؟ باشد که خداوند او را برکت دهد، که مهربانی خود را از زندگان و مردگان دریغ نکرده است. به عبارت دیگر، باشد که خدا، که مراقب زندگان و مردگان است، بوئز را برکت دهد.

و بعد می‌گوید، این مرد از اقوام ماست. این جمله به معنای واقعی کلمه می‌گوید که این مرد از نزدیکان ماست. و بعد می‌گوید که او یکی از نجات‌دهندگان ماست.

و این یعنی او یکی از کسانی است که احتمالاً می‌تواند آنها را بازخريد کند. نسخه‌های انگلیسی شما ممکن است از کلمات متفاوتی استفاده کنند. در واقع منظور از خویشاوند نزدیک، کلمه «خویشاوند نزدیک» نیست.

کلمه «نجات‌دهنده» است. بنابراین ما سعی داریم به این کلمه «نجات‌دهنده» نگاهی بیندازیم. کلمه نجات‌دهنده «چیست؟ چه معانی ضمنی در پس آن وجود دارد؟ چگونه از آن استفاده می‌شود؟ و چگونه» می‌توانیم از این متن که از کلمه «نجات‌دهنده» استفاده می‌کند، برداشت درستی داشته باشیم؟ خب، پس در زبان گوئل است.

ببخشید، کلمه‌ی «نجات‌دهنده» «یا» بازخريدکننده («از فعل عبری» «گال» گرفته شده است. و در لاویان آمده است. و لاویان ۲۵ چه چیزی به ما می‌گوید؟ اول از همه، می‌گوید اگر شخصی زمینی دارد و برای به ۲۵ دست آوردن پول باید زمین را بفروشد.

اگر می‌خواهند آن زمین را پس بگیرند، باید آن را دوباره بخرند. خب، او پولی برای خرید دوباره آن ندارد، بنابراین به یکی از اقوام، احتمالاً یک برادر یا چیزی شبیه به آن، مراجعه می‌کند و می‌گوید، لطفاً زمین را دوباره بخرید؟ در این صورت، زمین متعلق به برادری است که آن را دوباره خریده است، اما شاید آنها زمین را به اشتراک بگذارند. بنابراین، خرید زمین یکی از کارها است.

او زمین را از این شخصی که آن را از برادرش خریده بود، بازخريد می‌کند. نکته دیگر، پرداخت بدهی است. اگر برادر بدهکار باشد، پول قرض می‌گیرد.

بعضی وقت‌ها او را به زندان می‌اندازند تا وقتی که بدهی‌هایت را پرداخت کنی. می‌توانی با پرداخت بدهی‌هایم به من کمک کنی؟ بله. پس او این کار را می‌کند.

او می‌رود و بدهی برادر را پرداخت می‌کند. سپس برادر از آن بار آزاد می‌شود و می‌تواند به زندگی‌اش ادامه دهد. یکی دیگر از بردگی نجات می‌یابد.

ما این را در سفر خروج می‌بینیم، جایی که خدا می‌گوید، من شما را از خانه بردگی در مصر رهایی خواهم داد. من شما را از آن نجات خواهم داد. بنابراین، در این رابطه، هیچ پرداختی وجود ندارد.

هیچ مبادله‌ای وجود ندارد. خدا برای بیرون آوردن آنها چیزی نپرداخت. او فقط این کار را انجام داد.

و بنابراین، کلمه «فدیه دادن» می‌تواند در معنای وسیع‌تری، به صورت مجازی، به معنای خروج از این وضعیت به آن وضعیت، به کار رود. خروج از بردگی به آزادی. همچنین هنگام صحبت در مورد بنی‌اسرائیل، این کلمه در مورد خدا نیز به کار می‌رود.

او آنها را در نبرد رهایی می‌بخشد، یا آنها را در نبرد از دست دشمنانشان که با آنها می‌جنگند، نجات می‌دهد. و بنابراین، می‌گوید خدا ما را از دست فلسطینیان رهایی داده است، یا خدا ما را از این قبیله دیگر رهایی داده است. و بنابراین کلمه گوئل یا گوآل در این مورد نیز استفاده می‌شود.

و بنابراین کاربردهای دیگری هم دارد، اما ما به آن نمی‌پردازیم. اما این ایده را دارد که شما آنها را از این وضعیت بد به یک وضعیت خوب بازمی‌گردانید. بنابراین چنین تصویری دارید.

بنابراین، نائومی می‌گوید که ما مردم فقیری هستیم. شاید این مرد یکی از افرادی باشد که بتواند ما را از این وضعیت بیرون بیاورد و به وضعیت بهتری برساند - از فقر به یک زندگی راحت.

بنابراین، در فصل ۳، روت می‌رود و با بوعز صحبت می‌کند. او می‌گوید، تو نجات‌دهنده‌ی من هستی. اگر با من ازدواج کنی خوشحال می‌شوم.

و بوعز سپس وقایع را به جریان می‌اندازد تا ببیند این اتفاق می‌تواند رخ دهد. اما شخص دیگری هم هست که حق خرید زمین از نعومی را دارد. حق بازخرید روت را دارد.

و این در فصل ۴ است. و بنابراین، با این شروع می‌شود. حالا، بوعز به سمت دروازه رفت. آنجا جایی است که افراد شورای شهر هستند: بزرگانی که برای جامعه تصمیم می‌گیرند.

آنجا نشست و دید که آن نجات‌دهنده‌ای که بوعز از او سخن می‌گفت، از آنجا می‌گذرد. پس این برادر به الیملک، شوهر متوفی، نزدیک‌تر از بوعز است. پس گفت، ای دوست، کنار برو و اینجا بنشین.

و او به کناری رفت و نشست. سپس ده نفر از بزرگان شهر را برداشت و گفت: «اینجا بنشینید.» پس همه آنها نشستند.

بنابراین، او شورا تشکیل می‌دهد. او دادگاه تشکیل می‌دهد. سپس به نجات‌دهنده می‌گوید: «نعومی که از «سرزمین موآب برگشته، باید قطعه زمینی را که متعلق به برادرمان، الیملک، بوده است، بفروشد»

و وقتی می‌گوییم برادر، این یک رابطه‌ی طایفه‌ای است. همه آنها به یک طایفه تعلق دارند و خود را برادر می‌دانند. به معنای واقعی کلمه پدر و مادر؟ نه.

همان خانواده؟ بله. همان تباری که همه پدران دارند. می‌توانید همه آنها را به یک خانواده ربط دهید.

پس خواستم تو را آگاه کنم و گفتم که آن را در حضور بزرگان قوم ما، یعنی کسانی که اینجا نشسته‌اند، بخری. اگر حاضر به بازخرید آن هستی، آن را بازخرید کن. اگر نه، به من بگو تا بدانم.

زیرا کسی جز تو نیست که آن را بازخرید کند، و من بعد از تو هستم. و او گفت، من آن را بازخرید خواهم کرد. پس، اولین چیزی را که گفتیم به خاطر دارید؟ تعریف هدف، خرید زمین از یک خویشاوند فقیر است.

من دارم آن را به خانواده برمی‌گردانم. بنابراین، این مرد می‌گوید، مطمئناً مشکلی نیست.

بنابراین اینجاست که مفهوم رهایی که قبلاً در موردش صحبت کردیم، اینجا به کار می‌آید. ادامه دارد. بوعز واقعاً آدم دقیقی است، مخصوصاً در نحوه‌ی بیان این موضوع.

او قصد فریب ندارد، اما می‌خواهد قدم به قدم توضیح دهد و در توضیح کل این موقعیت خیلی آهسته پیش برود. سپس این را می‌گوید، سپس بوعز می‌گوید: روزی که مزرعه را از دست نعومی می‌خری، باید روت موآبی بیوه متوفی را نیز به دست آوری تا نام متوفی را در میراثش زنده نگه داری. چه متوفی؟ برادر الیملک؟ نه.

الیملک پسری به نام ملون داشت. ملون همسر روت بود. ملون درگذشت.

بنابراین، برای بزرگ کردن پسری برای ملون که نام ملون را جاودانه کند و ارث را به این پسر منتقل کند. آیا این بخشی از گوئل است؟ نه، اینطور نیست. و کاری که بوعز اینجا انجام می‌دهد این است که آنها رسم دارند. برای زنی که بیوه است، شوهری فراهم کنند، برای زنی که فرزندی ندارد، که بیوه است، پسری فراهم کنند.

را با هم ترکیب می‌کند. تا روت با این کار درست رفتار کند. ما goel بنابراین، او ازدواج اهرمی و مفهوم می‌خواهیم با روت به شیوه‌ای درست رفتار کنیم زیرا او عضوی از خانواده ماست.

و شما به عنوان یک آمریکایی شمالی سعی می‌کنید این را بفهمید و بخوانید، برای ما هیچ معنایی ندارد. شما این را می‌خوانید و می‌گویید، من تا حدودی آن را می‌فهمم، اما نه واقعاً. و این چیزی نیست که ما اشتباه کنیم.

ما فقط بخشی از آن فرهنگ نیستیم. و بنابراین، وقتی این را بفهمید، می‌فهمید چه اتفاقی دارد می‌افتد. و ما اینجا جمله‌ای داریم که نیاز به کار دارد و باید بفهمیم چه اتفاقی دارد می‌افتد.

منجی گفت که من نمی‌توانم آن را برای خودم بازخرید کنم زیرا میراثم را به خطر می‌اندازم. آن را برای خودت بازخرید کن. تو می‌توانی حق بازخرید مرا داشته باشی، زیرا من نمی‌توانم آن را بازخرید کنم.

چرا او امتناع کرد؟ اول از همه، او، همانطور که در اصطلاحات حقوقی اینجا در آمریکا به آن می‌گویند، حق عروس من وکیل است و به من گفت که این یک مخفف رایج است که وکلا ROFR. تقدم در امتناع داشت. از آن استفاده می‌کنند.

یا حق تقدم دارد. بنابراین، این شخص حق رد درخواست را دارد. او (ROFR) آن شخص حق رد درخواست قطعاً امتناع می‌کند.

این یعنی بوعز نفر دوم در صف است. و بنابراین بوعز کسی خواهد بود که این کار را انجام می‌دهد. چرا او امتناع کرد؟ و این به چه معناست، به خطر انداختن ارث خودم؟ خب، همسر مادرت را دارد.

و وقتی، تا زمانی که مادرش هنوز زنده است، او زنده است، او در دهه ۸۰ زندگی‌اش است، او قوی می‌ماند. به محض اینکه مادرم فوت کند، همسر و خواهر و برادرانش هر آنچه مادرم دارد را به ارث می‌برند. بنابراین، اگر همسر بگوید ارث من، منظورش ارثی است که من قرار است به دست بیاورم.

مردی که با بوعز صحبت می‌کند، آیا درباره ارثی که قرار است به او برسد صحبت می‌کند؟ احتمالاً نه، چون او مرد مسن‌تری است. او پسرانی دارد، شاید نوه‌هایی، نمی‌دانیم. اما احتمالاً پسرانی دارد.

خب، منظور او از ارث من چیست؟ و این یک مشکل ترجمه است. به برخی از نسخه‌های کتاب مقدس نگاه می‌کنید، و می‌گویید، املاک من، دارایی من. و این چه معنایی در مورد ارث دارد؟ آیا این اصلاً ترجمه خوبی از ارث من است؟ باز هم، زبان رمزآلود؛ آنها آداب و رسوم را می‌دانند، و همه می‌دانند که او درباره چه چیزی صحبت می‌کند.

و چیزی که او احتمالاً اینجا در موردش صحبت می‌کند، چیزهایی است که پسرانم به ارث خواهند برد. به نظر می‌رسد این چیزی است که مفسران روی آن توافق دارند. بنابراین، این [موضوع] چیزهایی را که فرزندانم به ارث خواهند برد، خراب خواهد کرد.

چطور این کار را خواهد کرد؟ کل مفهوم برادر لای را به خاطر بیاورید. اگر او با روت ازدواج کند، زمینی که از نائومی گرفته، حالا متعلق به کیست؟ بچه‌ای که روت دارد. آیا او زمین را می‌گیرد؟ نه.

علاوه بر این، او فرزندان بیشتری دارد. اگر او پسران بیشتری داشته باشد، او (مرد) اکنون دارد، شاید او اکنون چهار پسر دارد. حالا او شش یا هشت یا هر تعداد پسر دارد.

یعنی اموالی که دارد قرار است بین پسران بیشتری تقسیم شود. همین احتمال، چه این اتفاق بیفتد چه نیفتد، کافی بود تا فکر کنم، می‌دانید، شاید این ایده خوبی نباشد. شاید باید با همین چیزی که دارم بمانم.

فرهنگ و همه اینها. بنابراین، او امتناع کرد زیرا نمی‌خواست پسرانش را در معرض خطر قرار دهد که اموال کمتری از او به دست آورند. جذاب است.

و خیلی غنی است. شما کل کتاب روت را می‌خوانید. و این کتاب سرشار از فرهنگ و سنت است.

و همه اینها در کلمه «میراث من» نهفته است. خب، چه کار می‌کردیم؟ چیزی در مورد اموال می‌گفتیم. بعد شاید یک پاورقی، چیزهایی که پسرانم به ارث خواهند برد.

لازم نیست بیشتر توضیح دهیم، اما یک پاورقی که مفهوم ازدواج برادر شوهر با بیوه برادرش را توضیح می‌دهد. این می‌تواند جایی باشد، شاید در مقدمه کتاب. باز هم، ما سعی می‌کنیم جاهای خالی را برای خواننده پر کنیم تا بیشترین بهره را از کتاب ببرند.

و ما نمی‌توانیم متن را تغییر دهیم. ما باید تا جایی که می‌توانیم به متن در چارچوب منطق نزدیک بمانیم. و بعد کل این مفهوم رستگاری.

بسیار خوب. همچنین، در روت، کلمه «حسد» را داریم. «حسد» در فصل ۲ آمده است. همانطور که در فصل ۲ گفتیم، روت به این مزرعه می‌رود و شروع به خوشه‌چینی می‌کند.

و این مزرعه در نهایت متعلق به مردی به نام بوعز می‌شود. و بنابراین بوعز از سرکارگش که سرپرست کارگران است می‌پرسد، آن زن جوان متعلق به کیست؟ او، او عروس نعومی است که از موآب به بیت لحم آمده است. بنابراین او به سراغ روت می‌رود و می‌گوید، تو روت هستی

من در مورد شما چیزهایی شنیده‌ام. می‌توانید هر چقدر که می‌خواهید جمع‌آوری کنید. ما اینجا ظرف آب داریم.

اگر تشنه شدی، برو از کوزه‌های آب کمی آب بنوش. ما اینجا غذا داریم. می‌توانی با ما ناهار بخوری

بنابراین، آنها نشستند و با هم ناهار خوردند. و او گفت که من اهل موآب هستم. من یک آدم بی‌چیز و بی‌چیزم.

من فقط همین زن هستم، همین بیوه. چرا اینقدر با من مهربان هستی؟ و او به او گفت: «چون دربارهٔ محبت تو، کاری که برای نعومی کردی، شنیده‌ام.» و محبت در بسیاری از نسخه‌های کتاب مقدس مهربانی و بخشندگی است.

و بنابراین، ما این ایده را دریافت می‌کنیم که او خوب، بخشنده و مهربان بوده است. برخی می‌گویند که آنها حتی به نائومی وفادار هستند. بنابراین نحوه ترجمه این کلمه مهم است.

بنابراین، اگر مهربانی را انتخاب کنید، حداقل ما در شرایط مساوی هستیم. بنابراین او در نهایت آنجا خوشه‌چینی کرد. و مقدار زیادی غلات برای خودش و نائومی به خانه آورد.

فصل سوم زمانی است که او واقعاً می‌رود و با بوعز صحبت می‌کند. بوعز شب‌ها در جایی که خرمن‌کوبی می‌کنند، خوابیده است. و آنها مشغول غربال کردن محصولات جو هستند.

و بنابراین، او شب‌ها به آنجا می‌رود و کنار او دراز می‌کشد. و وقتی او سعی می‌کند بیدار شود، بیدار می‌شود. خدای من.

تو کی هستی؟ او از دیدن فرد کنارش جا خورد. و روت گفت: «من خدمتکار تو هستم، روت.» و کلمات تحت‌اللفظی که او به کار می‌برد.

او، ضمناً، در فصل دوم، باید این را بگویم. بعد از اینکه به روت می‌گوید، به خاطر اینکه به نعومی پناه بردی، به تو اجازه می‌دهم این کار را بکنی. و سپس این را می‌گوید: خداوند، که زیر بال‌هایش پناه گرفته‌ای، تو را برکت دهد و به خاطر این پناه بردنت به تو پاداش دهد.

به فصل سوم بروید. نعومی می‌گوید، ببخشید. روت به بوعز می‌گوید، بال‌هایت را بر من بگستر، زیرا تو نجات‌دهنده‌ی خویشاوند هستی. چه کسی اولین بار این را گفت؟ خود بوعز.

حالا او هم دارد همین را به او می‌گوید. باشد که تو محافظ من باشی. باشد که تو کسی باشی که از من مراقبت می‌کند.

باشد که در خانه‌ی تو امنیت و آسایش و آرامش و آسایش و هر چیز دیگری بیابم. و به او می‌گوید: «این هدیه از هدیه‌ی اولت بیشتر است.»

، این حسد از حسد اولت بزرگتره. داریم در مورد کدوم حسد حرف می‌زنیم؟ این دفعه چیکار کرد؟ خب می‌تونست با کس دیگه‌ای ازدواج کنه. لازم نبود این ماجرای برادر شوهر رو پیش بکشه

و او می‌گوید می‌توانستی با کسی جوان‌تر ازدواج کنی. می‌توانستی با کسی پولدار، با کسی فقیر ازدواج کنی. تو این حق انتخاب را داشتی

. و او انتخاب کرد که این کار را نکند. تو انتخاب کردی که با من ازدواج کنی. یا با یکی از اعضای خانواده‌مان

بنابراین، از یک نظر، او به شوهر مرحومش وفادار بود. اگر با کسی خارج از خانواده ازدواج می‌کرد، فکر می‌کنم آن شخص دیگر به این کلیشه چپ و راست پایبند نبود. اینکه بچه‌ها در آن صورت متعلق به آن مرد می‌شدند

. فکر می‌کنم. مطمئن نیستم. اما فکر می‌کنم

با موافقت با ازدواج با کسی از خانواده یا طایفه بوعز، او نام شوهرش را حفظ می‌کند. همانطور که در فصل ۴ دیدیم، او نسل شوهرش را حفظ می‌کند. فرزند صاحب مال و اموال می‌شود

همه این چیزها منوط به ازدواج او با یکی از اعضای آن خانواده بود. بنابراین شاید اگر به این موضوع نگاه باشد. و مطمئناً دلیلی برای این حرف وجود دارد hesed کنیم، کلمه وفاداری در این زمینه ترجمه بهتری برای

در عهد عتیق باشد. به خاطر hesed بعضی‌ها فکر می‌کنند که وفاداری حتی ممکن است معنای اصلی کلمه وفاداریت به روت، ببخشید، به خاطر وفاداریت به نعومی در فصل ۲، آیا این منطقی است؟ مطمئناً همینطور است. به خاطر وفاداریت به خانواده‌مان، آیا این منطقی است؟ این دلیل محکمی برای آن دارد

بنابراین شاید وفاداری در اینجا ترجمه بهتری باشد. یا به جای خوبی، مهربانی یا بخشندگی، وفاداری. بنابراین ما در تلاشیم کلماتی را پیدا کنیم که به بهترین شکل معنی را منتقل کنند

بنابراین، آیا باید آن را به مهربانی ترجمه کرد؟ شاید نه. بنابراین به یاد داشته باشید، هر کلمه‌ای که ما استفاده می‌کنیم و هر عبارتی که استفاده می‌شود، در بخش مفهومی و واقعی آن فرهنگ قرار دارد. بنابراین نحوه تفکر و درک آنها، بخشی از آن است

مانند (levirate marriage) نحوه‌ی انجام فعالیت‌ها و اعمال عادی آنها، مانند ازدواج با مردان جوان همه در آن با هم قرار دارند. بنابراین ما معنای کلمه را در آن زمینه‌ی خاص، (go'el) ازدواج با مردان جوان می‌تواند بیش از یک معنی داشته باشد، اگر به معنای وفاداری یا صداقت hesed ترجمه می‌کنیم. بنابراین اگر در یک چیز باشد، ما از آن کلمه در ترجمه استفاده می‌کنیم

اگر در متن دیگری به معنای لطف و مهربانی باشد، ما از آن در ترجمه استفاده می‌کنیم. بنابراین ما همیشه معنایی را که در متن به آن اشاره شده است، ترجمه می‌کنیم. متشکریم

من دکتر جورج پیتون هستم در تدریسش در مورد ترجمه کتاب مقدس. این جلسه دهم، چالش‌ها در ترجمه و ارتباطات، مسائل فرهنگی، بخش ۲ است